

فصلنامه علمی تخصصی فرهنگ پژوهش

شماره ۴۲، تابستان ۱۳۹۹، ویژه علوم اجتماعی

عوامل بینشی و گرایشی پیشرفت فرهنگ از دیدگاه علامه طباطبایی

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۴/۳۰

تاریخ تأیید: ۹۹/۰۴/۱۰

ایمان ابراهیمی کرچی *

چکیده

فرهنگ عبارت است از «معرفت مشترک مکتسب و لوازم آن» این تعریف معنای عامی است که احساس، عاطفه، گرایش، اعتقاد، عادات و آداب را شامل می‌شود و ارزش‌ها و نمادها و هنجارها و ساختارها و حتی عناصر مادی نیز تجلیات همین معرفت هستند. این فرهنگ دو لایه درونی و بیرونی دارد. در لایه بیرونی جهان بینی و ارزش‌ها و باورها و گرایش‌ها نقش برجسته دارند و در لایه بیرونی هم ساختارها و هنجارهای متاثر از آنها. کلیدی ترین نقطه در پیشرفت یا انحطاط فرهنگ، حوزه بینشی و معرفتی است و شناخت عوامل آن کمک شایانی در ارزیابی و تحلیل تغییرات بنیادین فرهنگ می‌کند. علامه طباطبایی و شاگردان ایشان بعنوان مفسر و فیلسوف اجتماعی تحلیل‌های عمیقی در این موضوع دارند و بررسی نظرات ایشان کمک زیادی به شناخت نظریات دینی و اسلامی در موضوع پیشرفت فرهنگ یا انحطاط آن می‌کند. در این مقاله به ذکر چند محور از عوامل بینشی و معرفتی که موجب پیشرفت فرهنگ از دیدگاه علامه و شاگردانشان می‌شود پرداخته خواهد شد.

واژه‌های کلیدی: توحید، فرهنگ، پیشرفت.

مقدمه

جامعه دارای بخش‌های مختلفی از جمله فرهنگ، اقتصاد، سیاست و... است. در این بین فرهنگ از اهمیت بسیاری برخوردار است. برخی فرهنگ را به مثابه روح برای کالبد جامعه می‌دانند. اگرچه تعاریف زیادی برای فرهنگ وجود دارد اما می‌توان گفت فرهنگ، معرفت مشترک مکتسب و لوازم آن است بدین معنا که فرهنگ بخشی از معرفت انسانی است که از قلمرو فردی با نگرشی هم‌پسندانه و عادت یافته به قلمرو جمعی راه یافته است و در سایر اجزای جامعه بازتاب پیدا می‌کند. عقاید و باورها، نگرش‌ها، علایق و گرایش‌ها، رفتار و آداب شخصی مشترک و آیین و رسوم اجتماعی و لوازم و بازتاب‌های آنها در جامعه مهم‌ترین عناصر فرهنگ را تشکیل می‌دهند. اگر فرهنگ یک جامعه متعالی و پیشرفته باشد، آن جامعه نیز مترقی و پیشرو خواهد بود ولی اگر فرهنگ منحط و عقب افتاده باشد آن جامعه نیز دچار انحطاط و عقب ماندگی می‌شود. لذا شناسایی عوامل پیشرفت و انحطاط فرهنگ کمک زیادی به رشد و ترقی جامعه و فرهنگ حاکم بر آن خواهد بود. جامعه‌شناسان غیرمسلمان در آثار خود کم‌وبیش به بحث فرهنگ و عوامل پیشرفت و انحطاط آن پرداخته‌اند و ناظر به جوامع غربی دست به تحلیل و بررسی زده و نظرات مختلفی ارائه کرده‌اند. این مسئله در بین اندیشمندان مسلمان نیز بسیار مطرح بوده و دغدغه بسیاری از عالمان اجتماعی بوده است. یکی از کسانی که با نگاهی ژرف به مسائل اجتماعی پرداخته است علامه طباطبایی می‌باشند. ایشان که هم مفسر و هم فیلسوف اجتماعی هستند در باب مسائل اجتماعی و فرهنگ به صورت مستقیم و غیرمستقیم نظرات دقیق و قابل توجهی دارند.

فرهنگ

معنای لغوی فرهنگ

فرهنگ در زبان فارسی در اصل به معنای کشیدن، سپس به معنای دانش، ادب، عقل، کتاب لغت، نام مادر کیکاووس و شاخه درختی که به منظور جوانه زدن در زمین مدفون گردیده به کار رفته است. (دهخدا، ۱۳۴۱، ص ۲۲۷)

واژه «فرهنگ» با مفاهیم گوناگون و بیان‌های مختلف نزدیک به هم در زبان فارسی به کار رفته است. این واژه از دو واژه «فر» و «هنگ» عدالت و امامت، استقلال و سیاست و عقوبت، فوقانی، توانایی و «هنگ» به معنای سنگینی و تمکین و وقار، قصد و اراده و آهنگ جایی و سویی کردن، زور، فراوان، زیرک، دریافت و فهم، قوم و قبیله، لشکر و سپاه و نگاهدان و... به کار رفته است. (همان، ص ۲۲۸)

این واژه در عربی با کلمه «ثقافه» به کار می‌رود و در اصل به معنی تیزهوشی، پیروزی و مهارت بوده و پس از آن به معنی استعداد و توان فراگیری علوم، صنایع و ادبیات استعمال شده است. (ابن منظور، ۱۳۰۰ ق، ص ۱۲۷)

این واژه در زبان لاتین معادل کولتور است. در ادبیات انگلیسی، فرانسوی و آلمانی در کاربردهای آغازین خود به معنای سکنی گزیدن، کشت کردن، حراست کردن و پرستش کردن به کار رفته و به مرور، به معنای نهفته در کشت کردن شیوع یافت و به همین معنا در قرن شانزدهم وارد حوزه انسانی گردید. فرهنگ در حال حاضر نمایانگر یک فرآیند و حقیقت عام و انتزاعی است. (پهلوان، ۱۳۸۲، ص ۱۲۱)

معنای اصطلاحی فرهنگ

فرهنگ مجموعه‌ای از عناصر مختلف و پیچیده و چند لایه می‌باشد و دانشمندان علوم انسانی براساس ذهنیت‌های خود به بُعد خاصی از فرهنگ توجه نمودند، لذا برای ارائه تعریف جامع از فرهنگ توجه به ابعاد مختلف آن لازم است و کار دشواری است اما با تعاریفی که ذکر شد و مؤلفه‌هایی که از فرهنگ مورد توجه قرار گرفت می‌توان گفت که فرهنگ بمعنای معرفت مشترک مکتسب و لوازم آن می‌باشد و به بخشی از معرفت انسانی (اعم از باورها، آگاهی‌ها، ارزش‌ها، هنجارها، عادت‌ها و...) که از قلمرو فردی به قلمرو جمعی راه یافته و بصورت اکتسابی و قابل انتقال به دیگران می‌باشد، فرهنگ اطلاق می‌شود. منظور از لوازم هم تجلیات فرهنگ در سایر قسمت هاست که از آن گاهی به بعد مادی فرهنگ یاد می‌شود. این معرفت خواه معرفت بشری باشد یا معرفت الهی؛ معرفت الهی هر گونه معرفتی است که از راه شهود و حیانی و غیربشری شکل گرفته است. مانند معارف فراوانی که انبیاء الهی در ادیان آسمانی در طول حیات بشر تا امروز در میان مردم منتشر کرده‌اند و از قلمرو معرفت فردی به قلمرو معرفت جمعی راه یافته است. و در رأس آن تاکید بر توحید و ربوبیت خدای متعال است. تا آنجا که می‌توان «دین توحید را پدر ادیان و سایر ادیان را فرزندان آن دانست خواه بر حق باشند و خواه ناحق» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۶۴) از این رو سوگیری کلان فرهنگ از منظر قرآن باید به سمت فرهنگ آرمانی و مطلوب یعنی فراهم سازی انتقال اکتسابی افراد از مرحله گرایش ناخود آگاه به توحید، به مرحله خود آگاه گرایش به توحید آن هم در سطح کلان اجتماعی، باشد. در تعبیری که فرهنگ را عصاره معرفتی یک قوم (پارسانیا، ۱۳۹۵، ص ۱۲۶)، یا روح جمعی (مطهری، ۱۳۷۵، ص ۳۳۸)، یا خودآگاهی جمعی (همان، ص ۳۳۷)، یا خودملمی (همان، ص ۳۱۲) نامیده‌اند نیز این نکته که فرهنگ هویت معرفتی و مشترک و اکتسابی دارد به خوبی نمایان است. و می‌توان گفت جامعه بدون این هویت معرفتی و بین‌الذاتانی (فرهنگ) وجود نخواهد داشت. چه خود معرفت و چه بازتاب آن در عناصر مادی.

معیار پیشرفت و انحطاط فرهنگ

فرهنگ دارای وجود معرفتی است و همانند دیگر امور وجودی دارای صعود و نزول است. چون هویت معرفتی دارد طبعاً لایه‌مند و دارای ابعاد و سطوح مختلفی است. از طرفی وقتی فرهنگ مطلوب را در نظر بگیریم و فرهنگ موجود را هم ببینیم، طبعاً حرکت از وضع موجود به سمت وضع مطلوب پیشرفت و خلاف آن انحطاط خواهد بود. لذا عوامل پیشرفت فرهنگ یعنی عواملی که باعث می‌شود فرهنگ موجود به سمت فرهنگ مطلوب حرکت کند و عوامل انحطاط، عواملی هستند که روند حرکت را کند یا متوقف می‌کنند و یا در خلاف جهت فرهنگ مطلوب پیش می‌برند. این فرآیند حرکتی در بحث تغییرات فرهنگی، مورد توجه اندیشمندان علوم اجتماعی قرار گرفته است. جامعه‌شناسان و فرهنگ‌شناسان و کلیه دانشمندان علوم اجتماعی اشاره کرده‌اند؛ از جمله: افزایش و کاهش سریع جمعیت، تغییر محیط جغرافیایی و مهاجرت جمعی به سرزمین جدید، تحولات اقتصادی، روی کار آمدن یا برکنار شدن یک رهبر سیاسی، تغییر در نظام سیاسی یک جامعه، دگرگونی‌های زبانی و گویشی و فن‌آوری. (روح‌الامینی، ۱۳۹۴، ص ۳۶)

روان‌شناسان اجتماعی نیز به عواملی مانند حس تنوع طلبی، ابداع، کنجکاوی، اهتمام بر نوجویی و نوآوری در جامعه، نوع برخورد یک جامعه با عنصر یا عناصر فرهنگی جدید بویژه اگر در خارج آن فرهنگ تولید شده باشد اشاره کرده‌اند. (همان، ص ۳۷)

اما هیچ یک از این تغییرات را به خودی خود و به طور مستقل نمی‌توان نشان از تغییر حقیقی جهان اجتماعی و فرهنگی دانست به طوری که منجر به تغییر هویت فرهنگ شود. زیرا همگی مربوط به لایه‌های رویین و سطحی فرهنگ است. اما اگر این تغییرات به نحوی به تغییر در عناصر محوری و بنیادین یک فرهنگ منجر شود و آن را هدف قرار دهد، تغییرات واقعی در جهان اجتماعی رخ می‌دهد. به تعبیر علامه

طباطبایی: «صور حیات اجتماعی انسان در پی اختلاف در اصول اعتقادی و طرز نگرش وی به حقیقت عالم و حقیقت خویش که جزئی از آن است، متفاوت می‌گردد.» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۱۹۲)

اعتقادات، آرمان‌ها و ارزش‌های کلان از عناصر محوری هر جهان اجتماعی است. کنش‌ها، هنجارها، نمادها، سازمان‌ها و تغییر و تحولات درونی آنها، به تناسب اعتقادات، آرمان‌ها و ارزش‌های کلان به وجود می‌آیند و تا زمانی که تغییر مربوط به لایه بنیادین نباشد. تغییرات و تفاوت‌ها به هر مقدار هم که وسیع باشد، هویت واحد جهان اجتماعی محفوظ است. (پارسانیا، ۱۳۹۵، ص ۱۴۸)

با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت که معیار واقعی پیشرفت و انحطاط یا تغییرات در فرهنگ عوامل تاریخی و جغرافیایی یا جمعیتی و ... نیست بلکه اعتقادات، آرمان‌ها و ارزش‌های کلان، عناصر محوری فرهنگ هستند و سایر عوامل اگر منجر به تغییر در این عناصر شوند می‌توانند در تغییرات فرهنگ مؤثر باشند.

لایه‌های فرهنگ

آنتونی گیدنز در کتاب جامعه شناسی خود این گونه می‌نویسد: «فرهنگ یک جامعه هم شامل سطوح نهان و جنبه‌های نامحسوس - عقاید، اندیشه‌ها و ارزش‌هایی که محتوای فرهنگ را می‌سازد - و هم سطوح عیان و جنبه‌های ملموس و محسوس - اشیاء و نمادها یا فناوری که باز نمود محتوای یاد شده است - می‌باشد.» (گیدنز، ۱۳۸۶، ص ۳۵)

این بیان به خوبی بر محوری بودن عقاید بنیادین فرهنگ هر جامعه‌ای نسبت به سایر بخش‌های آن تاکید می‌کند. پس اگر باورها عمیق باشد عوامل سیال زندگی، نمودها و شرایط زودگذر محیط اجتماعی نمی‌تواند باورها را در محاصره خود در آورد و آنها را تابع

خود سازد. از این رو میان سطوح نهان و عیان فرهنگ رابطه طولی برقرار است نه عرضی؛ و نمی‌توان همه عناصر فرهنگ را از جهت اثرگذاری در یک سطح و یک طراز دید. در واقع حیات و ممات فرهنگ‌ها به حیات و ممات باورهای بنیادین آن جامعه گره خورده است. به این معنا که هرگاه باورهای بنیادین فرهنگی به هر دلیلی از بین برود، قوانین، هنجارها و ارزش‌ها و نمادهای آن فرهنگ نیز دیری نمی‌پاید که از بین خواهد رفت و دستخوش تغییرات جدی خواهد شد. این توضیح کمک می‌کند دیدگاه علامه در مورد سطوح و لایه‌های فرهنگ مشخص شود. ایشان می‌فرمایند: «ریشه‌ای‌ترین باورها، که موجب رواج و وضع ارزش‌ها، هنجارها و سنن اجتماعی خاصی در هر فرهنگی می‌شود، طرز تفکر افراد هر جامعه‌ای در قبال سه پرسش از حقیقت زندگی انسان در دنیا و آغاز و انجام جهان بویژه آغاز و انجام خود انسان است.» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۱۹۲) لذا می‌توان گفت جهان‌بینی و باورها لایه زیرین و زیربنایی فرهنگ را در اندیشه علامه تشکیل می‌دهند.

فرهنگ دولایه درونی و بیرونی دارد. در لایه درونی، جهان‌بینی و ارزش‌ها و باورها و گرایش‌ها نقش برجسته دارند و در لایه بیرونی ساختارها و هنجارهای متأثر از آنها. لایه درونی را می‌توان به دو قسمت بینش‌ها و گرایش‌ها تقسیم نمود چرا که بینش و گرایش مهمترین قسمت‌های هسته مرکزی فرهنگ قلمداد می‌شوند و معرفت و اخلاق را می‌توان ذیل آنها بعنوان مبنای عمل و کنش به حساب آورد. لایه بیرونی را هم می‌توان به ساختار قدرت (سیاست) و ساختار ثروت (اقتصاد) تقسیم نمود چرا که عمده کنش‌ها و ساختارها و بروزهای بیرونی فرهنگ در این دو بخش قابل درج هستند. طبق آنچه در معیار پیشرفت و لایه‌های فرهنگ گفته شد کلیدی ترین نقطه در پیشرفت و انحطاط فرهنگ حوزه بینشی و گرایشی است و سایر قسمت‌ها به تبع این دو قسمت می‌توانند بر فرهنگ اثر بگذارند؛ لذا عوامل -بینشی- معرفتی و گرایشی -اخلاقی- مهمترین عوامل تغییر فرهنگ هستند چرا که تغییر در آنها بنیادی تر است و عوامل سیاسی و اقتصادی در درجه دوم اهمیت قرار دارند. این

نوشته به عوامل دسته اول خواهد پرداخت و از عوامل اقتصادی و سیاسی در نوشته دیگری سخن خواهیم گفت. در بحث پیشرفت فرهنگ میتوان این عوامل بینشی - معرفتی را برشمرد: توحید، علم و دانش و عقلانیت. عوامل گرایشی - اخلاقی پیشرفت فرهنگ هم عبارتند از ایمان، تقوا، استقامت و صبر، عفاف، اجتهاد و کوشش، اخوت، عمل به شریعت، قانون مداری، شجاعت، خشیت، محبت، عزت، کیاست و تمامی فضایل اخلاقی.

البته عوامل مذکور زمانی جنبه فرهنگی پیدا می کنند و در پیشرفت فرهنگ اثر گذار هستند که به صورت مشترک و بین افراد جامعه جریان یابند و روح جمعی را تشکیل دهند. از آنجایی که پرداختن تفصیلی به همه این عوامل از عهده این نوشته خارج است به برخی از آنها پرداخته می شود و نظرات علامه طباطبایی ذیل آنها ذکر می گردد.

عوامل بینشی - معرفتی

توحید

قرآن کریم به سه مسئله اساسی، بیشتر از سایر مسائل می پردازد و آن توحید، معاد و رسالت است. اما می توان گفت که مهمترین، محوری ترین و ریشه ای ترین آنها که بازگشت تمام معارف قرآنی به آن است گزاره توحید است. از طرفی سنگ بنای معارف حقّه و اساس فرهنگ مطلوب از دیدگاه قرآن توحید می باشد. توحید معرفتی است که ریشه در فطرت انسانی دارد و در عالم تکوین و تشریح جریان دارد و همگی موجودات و قوانین الهی برمدار آن شکل گرفته است.

شهید مطهری در بیانی می فرماید: «از نظر اسلام خداوند مثل و مانند ندارد؛ خداوند بی نیاز مطلق است، همه به او نیازمندند و او از همه بی نیاز است؛ خدا به همه چیز آگاه است و بر همه چیز تواناست؛ به هر طرف رو کنیم رو به او کرده ایم؛ او از مکنونات قلب و

از خاطرات ذهن و نیت‌ها و قصدهای همه آگاه است؛ از گردن به انسان نزدیک‌تر است؛ مجمع کمالات است و از هر نقصی منزّه و مبرّاست؛ او جسم نیست و به چشم دیده نمی‌شود.» (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۹۲)

آیت‌الله جوادی نیز می‌فرماید: «این مسئله (توحید) در درجه‌ای از اهمیت است که کمتر آیه‌ای در قرآن یافت می‌شود که در آن، مستقیم یا غیر مستقیم، به نکته‌ای درباره شناخت خدای سبحان، صفات و افعال و آثار او پرداخته باشد. قرآن مبدأ و معاد جهان امکان را با «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ» و ملک و ملکوت و غیب و شهادت هستی را با «وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» تبیین می‌کند و در یک کلام، روح و معنای این کتاب الهی توحید است و بس.» (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۲۴)

علامه طباطبایی نیز توحید را پدر ادیان ذکر می‌کند و می‌فرماید: «دین توحید را می‌توان پدر ادیان و سایر ادیان را فرزندان آن دانست خواه بر حق باشند و خواه ناحق» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۶۴)

علامه در تبیین نقش توحید در تعالی فرهنگ و جامعه به مقایسه جامعه توحیدی و الحادی می‌پردازد و می‌فرماید: «شعار اجتماع اسلامی، عبارت از پیروی کردن از حق در فکر و عمل است، در صورتیکه اجتماع متمدن عصر حاضر شعاری جز پیروی از اراده اکثریت ندارند و اختلاف در شعار، موجب اختلاف در هدف نهایی اجتماعی نیز خواهد بود، بنابراین هدف اجتماع اسلامی، سعادت حقیقی مبتنی بر عقل است، اما هدف جامعه متمدن امروز، بهره برداری از شئون مادی» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۱۸۲) و در ادامه اظهار می‌دارد: «به همین جهت است که مبنای وضع قوانین در دنیای امروز، اراده و تمایل اکثریت است ولی اسلام در تمام قوانین خود، لحاظ عقل را نموده است، آنچنان عقلی که پیروی از حق در سرشت آن نهفته است.» (همان)

و در جای دیگری از المیزان منطق جامعه توحیدی، تعقل و منطق جامعه الحادی را احساس بر می‌شمارند و می‌فرمایند: «منطق احساس، انسان را به سوی منافع دنیوی، برمی‌انگیزد. بنابراین اگر کاری دارای نفع بود و انسان هم آن را احساس کرد، در این موقع احساسات انسان شدیداً برافروخته شده و او را به جانب آن عمل تحریک می‌کند ولی اگر در عمل احساس نفع نکند، احساسات خاموش مانده و هیچ‌گونه جنب و جوشی نخواهد داشت. ولی منطق عقل همیشه انسان را به متابعت و پیروی از حق دعوت کرده، نفع واقعی انسان را در این پیروی می‌داند خواه منفعتی مادی در آن باشد یا نباشد؛ عقل می‌گوید آنچه در نزد خدا است بهتر و پایدارتر است.» (طباطبایی، همان، ص ۱۸۳) بنابراین «عاملی که بتواند انسان را از لغزش‌ها حفظ کند این قبیل عوامل موهومی که از احساسات و حالات عاطفی انسان سرچشمه گرفته و متکی به عقل و منطق نیستند؛ نمی‌تواند باشد و تنها دژ محکمی که بشر را از هر گونه خطا و لغزش می‌تواند حفظ کند دژ توحید است.» (همان، ص ۱۸۹)

ایشان در نتیجه گیری مطالب می‌فرمایند: «عامل وحدت در اجتماعات متمدن، عبارت از وحدت هدف است و هدف عبارت از بهره گیری از مزایای زندگی دنیا است و سعادت را هم عبارت از همین بهره‌مندی از مزایای حیات می‌دانند؛ ولی اسلام، دامنه حیات انسانی را منحصر به همین زندگی دنیا، ندانسته و حیات واقعی را حیات آخرت می‌داند و معتقد است که آنچه موثر و مفید به حال این حیات یک سلسله معارف الهی است که همه‌ی آنها برگشتش به توحید است و نیز عقیده دارد که این معارف جز در پرتو، یک زندگی اجتماعی شایسته میسر نیست، آنچنان زندگی‌ای که مبتنی بر عبادت خدا و خضوع در مقابل او و مبتنی بر اساس عدالت اجتماعی باشد؛ به این جهت است که اسلام عامل تکون اجتماعات بشر و ملاک وحدت آنها را دین توحید و یکتا پرستی قرار داده و وضع قانون را نیز بر همین اساس توحید گذارده است و در مرحله قانون گذاری، تنها به تعدیل اراده‌ها در اعمال و افعال مردم اکتفا ننموده بلکه آن را با یک سلسله وظایف عبادی و معارف حقّه و

اخلاق فاضله تتمیم و تکمیل فرموده است و ضمانت اجراء آن را نیز از یک طرف به عهده حکومت اسلامی و از طرف دیگر به عهده خود افراد اجتماع گزارده که با یک ترتیب صحیح علمی و عملی و همچنین بنام امر به معروف و نهی از منکر در اجراء و زنده نگهداشتن احکام الهی کوشا باشند. از مهم‌ترین اموری که در این دین به چشم می‌خورد، ارتباط و به هم پیوستگی کاملی است که بین اجزاء آن برقرار می‌باشد و همین پیوستگی و ارتباط است که موجب وحدت کاملی بین اجزاء این دین شده است. توضیح آن که ما در این دین مشاهده می‌کنیم که روح توحید و یکتاپرستی از هدف‌های اولیه آن به شمار می‌رود، بطوری که روح توحید در کلیه ملکات و فضایل اخلاقی جاری بوده و روح اخلاق نیز در کلیه اعمالی که مردم به انجام آن مکلف‌اند منتشر می‌باشد و با این ترتیب پیداست که برگشت جمیع مواد دین اسلامی به توحید است و توحید خود در مرحله‌ی ترکیب و انضمام به همان اخلاق و وظایف عملی برگشت می‌کند. بنابراین پایگاه رفیع عقیده توحید اگر از درجه‌ی والای خود فرود آید عبارت از اخلاق و عمل خواهد بود. و اخلاق و عمل نیز در سیر صعودی خود به همان توحید و عقیده یکتاپرستی می‌رسند.» (همان، صص ۱۸۴-۱۸۵)

از عبارات فوق می‌توان به نقش مهم و حیاتی عنصر توحید در پیشرفت فرهنگ و جامعه پی برد و جهان بینی توحیدی را عامل اساسی پیشرفت و ترقی فرهنگ دانست. چرا که از نوع معرفت است و قابلیت انتقال و اکتساب دارد و زمانی که بصورت مشترک در بین اکثریت افراد متبلور شود نقش مهمی در اعتلای فرهنگ خواهد داشت. البته تبلور توحید در عرصه اخلاق و عمل در قالب دو مفهوم ایمان و تقوا خواهد بود یعنی لازمه جریان روح توحید در جامعه و فرهنگ، جریان توحید در اخلاق که همان ایمان است و جریان آن در عمل که تقواست، می‌باشد.

فرهنگ توحیدی، فرهنگی است که در سطح افراد آن ایمان و تقوا به اوج برسد و این ایمان و تقوا طبق آیه ۹۶ سوره اعراف موجب برکات که همان پیشرفت و ترقی است خواهد بود: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ».

علم و دانش

علامه علوم و دانش‌های بشری را به سه نوع تقسیم می‌کند و معتقد است که هر کدام از آنها نقش اساسی در تکامل و پیشرفت دارد. نخستین نوع علوم همان دانش‌های تجربی و حسی است. به باور علامه اسلام برای علوم تجربی و حسی در مسیر تکامل و پیشرفت شأن مهمی قائل شده است؛ چرا که در قرآن کریم علوم تجربی به عنوان یکی از موهبت‌های الهی قلمداد شده است که از طریق آن بشر می‌تواند جهان طبیعت را به تسخیر خود در آورد. علامه معتقد است مسخر کردن آسمان و زمین برای انسان که در آیات متعددی به آن اشاره گردیده، مرهون علمی است که تجربی و حسی خوانده می‌شود و خداوند توانمندی آن را از طریق ابزارهایی چون سمع و بصر و غیره به بشر اعطا کرده است. وی در این باره می‌نویسد:

خدای سبحان همان کسی است که خواص اشیایی که حواس بشر توانایی دسترسی به آنها و احساس آنها را دارد را به بشر تعلیم داده و از طریق حواس او به او تعلیم داده، آنگاه آنچه در آسمان و زمین است مسخر و رام وی کرده و فرموده: «وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ» و این تسخیر جز برای این نبوده که بشر با نوعی تصرف در این موجودات زمین و آسمان به اهداف زندگی اش و به آرزوهایش برسد، و به عبارت دیگر موجودات عالم را به وجود بشر گره زده و مرتبط کرده تا بشر به وسیله آنها سود ببرد و برای سود بردن از موجودات او را موجودی متفکر خلق کرده که او را به

چگونگی تصرف و چگونگی استعمال هر موجودی هدایت و راهنمایی کند تا در نتیجه به هدفش برسد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۵۰۶)

نکته اساسی که علامه ذیل آیات «تسخیر» و نظایر آن به آن اشاره می‌کند، عبارت است از این که هر چند بشر این توانمندی را دارد که آسمان و زمین را مسخر خود سازد و از آنها بهره گیرند، اما توان تسخیر و سیطره انسان بر جهان پیرامون وقتی به عنوان حرکت و فرآیند تکاملی محسوب می‌شود که بشر از این توانمندی منحصر به فرد خود در جهت مقاصد متعالی و مستحکم کردن پیوند خود با خداوند بهره گیرد. زیرا در تمام این آیات فاعل تسخیر خداوند بیان شده است و برجسته کردن فاعلیت خداوند در این آیات اشارات ظریفی است به این معنی که عالم هستی ذاتا متکی به خداوند است. از این رو، بشر در تصرفات خود نباید این جهت اتکامندی را فراموش کند. (همان، ص ۵۰۵)

بنابراین، علوم حسی و تجربی و کشف قوانین عالم هستی که بشر را قادر به تصرف در آن می‌سازد، اگر بدون توجه به خداوند متعال صورت پذیرد نه تنها ارزش تکاملی ندارد که چه بسا زمینه‌های انحطاط بشر را فراهم می‌سازد. تفتن بشر به این حقیقت که توانمندی او در سیطره بر جهان هستی موهون اعطای الهی است، استفاده از دانش و علوم تجربی را در مسیر متفاوتی سوق می‌دهد.

علوم عقلی: دومین نوع دانشی که می‌تواند در تکامل و پیشرفت بشر نقش داشته باشد، علوم عقلی است. علامه معتقد است همان گونه که خداوند توانمندی‌های علوم جزئی و حسی را جهت پیشرفت و تکامل انسان به او اعطا کرده است، توان و منشأ تفکر نظری و عقلی را نیز به منظور نیل انسان به کمال در وجود او به ودیعت نهاده شده است. به باور وی مفاد آیاتی که در آنها واژه‌هایی چون «یعقلون»، «یتدبرون»، «یفقهون» و نظایر آن به کار رفته، ناظر به این سنخ از توانمندی علمی و عقلانی انسان است. ظرفیت عقلانی که بشر را قادر می‌سازد تا به اموری که غایب از حواس ظاهری و خارج از محیط

ماده و مادیات است، نیز شناخت حاصل نماید. علوم عقلی که شعاع آن مرزهای مادیت را پشت سر می‌گذارد، نقش اساسی در تکامل انسان ایفا می‌کند، چرا که با این سنخ از علوم به درک موضوعاتی نائل می‌شود که اولاً با علوم حسی و تجربی قابل ادراک نیستند؛ ثانیاً بسیاری از مسائل را که این دسته از دانش برای انسان مکشوف می‌سازد، نظیر علم به توحید، معاد، و... با سعادت و شقاوت ابدی انسان ارتباط دارد. (همان، ص ۵۰۹)

علوم عقلی و نظری از دیدگاه علامه عرضه و ظرفیت منحصر به فرد انسانی را به نمایش می‌گذارد که توسعه و پیشرفت آن می‌تواند انسان را به قله‌های تکامل و پیشرفت نزدیک‌تر سازد.

علوم عملی: علوم عملی یا شیوه تدبیر زندگی یا به قول ادبیات رایج سبک زندگی قسم دیگر علوم است که در پیشرفت نقش دارد. هر چند علامه مفهوم سبک زندگی را به کار نبوده اما مفاهیمی چون علوم عملی، عقل عملی، اعتباریات اجتماعی پیوند نزدیکی با سبک و شیوه زندگی آدمیان دارند. سبک زندگی در یک تعریف کلی عبارت است، از ترجیحات و انتخاب‌های الگومندی که عاملان اجتماعی در زندگی روزمره، در عرصه‌های مختلفی چون نحوه پوشش، اشتغال، فراغت، استفاده از محصولات و کالاهای فرهنگی و... از آن بهره می‌برند. علامه علوم عملی را علم به بایدها و نبایدها، فجور و تقوا، بایسته‌های و نبایسته‌ها تعریف می‌کند؛ تشخیص اینکه چه اعمالی سزاوار است و باید انجام داد، و کدام ناسزاوار است و باید ترک کرد، مربوط به علوم عملی است. علامه معتقد است که علوم عملی یا آنچه که میتوان از آن به منطق سبک زندگی تعبیر کرد، مستقل از دو توانمندی شناختی دیگر انسان یعنی علوم حسی و عقل نظری است. به اعتقاد علامه منشأ علوم عملی نه در حس و یا عقل نظری که در فطرت انسان نهفته است. (همان، ص ۵۰۶)

به اعتقاد علامه، رشد توان تفکر نظری انسان برای پیشرفت کافی نیست، بلکه همدوش عقلانیت نظری و خردورزی، عقل عملی یا منطق رفتار و کنش آدمیان نیز باید رشد و تکامل پیدا کند.

علامه در تفسیر آیه دهم سوره فاطر «کلام طیب» را به معنای علم نافع تفسیر می‌کند و معتقد است که در این آیه علم نافع عامل اساسی تکامل و پیشرفت معرفی شده است: «این آیه شریفه در باب عمل صالح و علم نافع، کلامی است جامع، که می‌فهماند کار هر کلام نیکو یعنی هر اعتقاد حق، این است که به سوی خدای عزوجل صعود کند، و صاحبش را به خدا نزدیک کند، و معلوم است که بالا رفتن علم این است که لحظه به لحظه از جهل و شک و تردید، خالص گشته و توجه نفس بدان، کامل گردد.» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۷۴)

هر چند مصداق اکمل علم نافع همان علم خداشناسی است، اما علوم دیگر نیز در صورتی که زمینه را برای گسترش تعالیم توحیدی فراهم سازد، از مصادیق علم نافع شمرده می‌شود و می‌تواند در پیشرفت و تکامل انسان نقش داشته باشد.

عقلانیت

مهم‌ترین ابزار و سرمایه‌ای را که انسان در اختیار دارد و سایر انواع از آن بی‌بهره‌اند، ابزار تفکر و تعقل است. بنیادی‌ترین ظرفیت وجودی انسان را فکر و اندیشه تشکیل می‌دهد؛ تا آنجا که اغلب فلاسفه تفکر را تنها جوهر انسانی و کمال انسان را منحصر در رشد تفکر و خردورزی دانسته‌اند.

تکامل و پیشرفت تاریخی انسان محصول توان عقلانی و قوه خردورزی است. تمام تحول‌هایی که انسان در خوراک، لباس، مسکن و در نظم و تدبیر اجتماع خود به کار می‌برد ریشه در تعقل و خردورزی انسان دارند. به همین دلیل است که سایر حیوانات و

نباتات از آن روزی که خلق شده‌اند تاکنون از موقف و موضع خود قدمی فراتر نگذاشته‌اند، و تحول محسوسی به خود نگرفته‌اند، و حال آنکه انسان در تمامی ابعاد زندگی خود، قدم‌های بزرگی به سوی کمال برداشته و همچنان بر می‌دارد. و خلاصه این که بنی آدم در میان سایر موجودات عالم، از یک ویژگی و خصیصه‌ای برخوردار گردیده و به خاطر همان خصیصه است که از دیگر موجودات جهان امتیاز یافته و آن عقلی است که به وسیله آن حق را از باطل و خیر را از شر و نافع را از مضر تمیز می‌دهد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۲۱۵)

به اعتقاد علامه قرآن کریم بر اساس همین توان عقلانی و خرد ورزی است که انسان را برتر از تمام موجودات دانسته است. علامه ذیل آیه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسرا آیه ۷۰) مراد از تکریم و اعطای کرامت به انسان را اینگونه بیان می‌کند: «تکریم ناظر به یک دسته از موهبت‌های الهی است که به انسان داده شده، تکریمش به دادن عقل است که به هیچ موجود دیگری داده نشده، و انسان به وسیله آن خیر را از شر و نافع را از مضر و نیک را از بد تمیز می‌هد، موهبت‌های دیگری از قبیل تسلط بر سایر موجودات و استخدام و تسخیر آنها برای رسیدن به هدف‌ها از قبیل نطق و خط و امثال آن زمانی محقق می‌شود که عقل باشد.» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۲۱۷)

بنابراین، تعقل و خرد ورزی اساس و شالوده پیشرفت در عرصه حیات انسان است. انسان به دلیل همین برخورداری از توان تعقل بوده است که مسیر تکامل را پیموده و حیات متمایز از سایر انواع و جانوداران را به وجود آورده است.

شهید مطهری می‌گوید: خطابات قرآن همواره توأم با رعایت ادب است اما در چند مورد است که قرآن زبان به تعبیری می‌گشاید که تقریباً نوعی دشنام است، یکی از آن موارد مربوط به افرادی است که از عقل و خرد استفاده نمی‌کنند. (مطهری، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۸۵)

قرآن در مورد این گونه افراد می‌فرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (انفال، آیه ۲۲) در این آیه افرادی که از عقل و خرد خود بهره نمی‌گیرند بدترین جنبدگان نامیده شده است؛ یا در آیه دیگر می‌خوانیم: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ» (بقره، آیه ۱۷۰) براساس این آیه، افراد و جوامعی که بدون سنجش و تعقل از شیوه‌های گذشتگان‌شان تقلید می‌کنند، در مسیر ضلالت و گمراهی قرار دارند و امکان تعالی و پیشرفت را از خود سلب کرده‌اند. از تأمل در قرآن کریم و تعداد پر شماری از روایات که در باب اهمیت خردورزی و تعقل و تفکر در متون دینی وارد شده است به روشنی استفاده می‌شود که از منظر اسلام خردورزی در تنظیم حیات فردی و جمعی انسان و فرهنگ و پیشرفت از اهمیت بسیاری برخوردار است و از آنجایی که این قوه در تک تک افراد جامعه وجود دارد و بر معرفت و کنش افراد تأثیر دارد و قابلیت اکتساب و انتقال و ارتقای آن وجود دارد نقش زیادی و ارتباط تنگاتنگی با فرهنگ دارد و زمینه ساز پیشرفت در این عرصه می‌باشد.

پیشرفت از نظر علامه دارای دو بعد مادی و معنوی است. به اعتقاد ایشان اسلام تنها کمالات مادی را در نظر نگرفته، بلکه اساس شرایع خود را بر کمال و رشد روحی و جسمی هر دو با هم قرار داده و سعادت مادی و معنوی هر دو را خواسته است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۰۰) وی می‌نویسد: «سعادت آدمی تنها به بهتر و بیشتر خوردن سایر لذائذ مادی نیست، بلکه امری است مؤلف از سعادت روح و سعادت جسم و یا به عبارت دیگر سعادتش در آن است که از یک سو از نعمت‌های مادی برخوردار شود و از سوی دیگر جانش با فضائل اخلاقی و معارف حقّه الهیه آراسته گردد، در این صورت است که سعادت دنیا و آخرتش ضمانت می‌شود و اما فرو رفتن در لذائذ مادی، و به کلی رها کردن سعادت روح، چیزی جز بدبختی نمی‌تواند باشد.» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۶۵)

به اعتقاد علامه هدف اساسی پیشرفت در اغلب جوامع معاصر، یک هدف مادی و مربوط به زندگی دنیایی انسان‌ها است و جامع همه آن هدف‌ها این است که اجتماع از مزایای بیشتری برخوردار گشته و به زندگی مادی بهتری برسد. جوامع مدرن معاصر بهره‌مندی و برخورداری از مزایای حیات مادی و دنیایی را غایت حرکت خود قرار داده‌اند و سعادت این جهانی تنها آرمانی است که در پی تحقق آن تلاش می‌کنند. اما از نظر اسلام سعادت، در برخورداری از لذات مادی خلاصه نمی‌شود، بلکه گستره‌ی آن بسیار وسیع‌تر است، یک بخش آن همین برخورداری از زندگی دنیا است و بخش مهم‌ترش برخورداری از سعادت اُخروی است. از این منظر زندگی انسان با پایان یافتن حیات طبیعی پایان نمی‌یابد، بلکه از نظر اسلام، زندگی واقعی هم همان زندگی آخرت است. اسلام تأمین سعادت زندگی واقعی یعنی زندگی اخروی بشر را جز با مکارم اخلاق و طهارت نفس از همه رذائل، تأمین شدنی نمی‌داند و باز به حد کمال و تمام رسیدن این مکارم را وقتی ممکن می‌داند که بشر دارای زندگی اجتماعی صالح باشد، و دارای حیاتی باشد که بر بندگی خدای سبحان و خضوع در برابر مقتضیات ربوبیت خدای تعالی بر تعامل بشر براساس عدالت اجتماعی، متکی باشد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۷۲)

علامه به طور کلی برای فرآیندهای اجتماعی و اعمال و کنش‌های فردی، دو نوع منطق را مطرح می‌سازد که عبارتند از منطق احساس و منطق تعقل. منطق احساس در یک تعریف کلی عبارت است از عقلانیت محدود و تنگ دامنه که شالوده آن را منافع مادی و این جهانی شکل می‌دهد و انسان را تنها به منافع مادی و دنیوی دعوت می‌کند. در نتیجه هر زمان که پای نفع مادی در کار باشد و انسان مادی هم آن را احساس کرد عشق و علاقه بدان پیدا نموده و به سوی انجام آن عمل تحریک می‌شود ولی اگر سودی در عمل نبیند به انجام آن عمل روی نمی‌آورد. ولی در منطق تعقل، ملاک انتخاب یک عمل به منظور انجام دادن حقانیت یک عمل است؛ اگر تشخیص داده شود که عملی حق است افراد به انجام آن مبادرت می‌نمایند و پیروی از حق سودمندترین عمل قلمداد

می‌شود؛ دیگر تفاوت ندارد که سود مادی داشته باشد یا نداشته باشد، چون معتقد است آنچه نزد خدا است بهتر و باقی‌تر است. (همان، ص ۱۷۷)

وجه تمایز تفکر مادی در برابر تفکر دینی در نقشی است که عقل در این دو تفکر بازی می‌کند. تفکر دینی براساس عقلانیتی که مهارکننده‌ی هوای نفسانی و تمایلات شهوانی انسان است، انسان را به سمت زندگی توأم با فضیلت سوق می‌دهد؛ حال آن که در تفکر مادی، عقل تنزل می‌یابد و تنها درجایی مورد استفاده قرار می‌گیرد که راه زندگی را برای کامروایی و لذت بردن هموار کند. منطق حاکم بر این تفکر منطق احساس‌گرایی و لذت‌طلبی است و هدف، برخورداری از نهایت کامروایی مادی است اما شاخص عقلانیت دینی، مطابقت و پیروی از حق است؛ حال آنکه موافقت با طبع، معیار احساس‌گرایی تفکر مادی. (همان، ص ۱۶۱)

لذا عقلانیت و خردورزی که موجب پیشرفت فرهنگ می‌شود و در چارچوب تفکر اسلامی مطرح می‌شود تفاوت بنیادی با عقلانیت ابزاری در تفکر مدرن دارد و به همین دلیل است که پیشرفت فرهنگ از منظر علامه طباطبایی ویژگیها و شاخص‌های خاص خود را پیدا می‌کند.

در عقلانیت مدرن، به این دلیل که اتصال آن با عقل قدسی که عقل محیط است قطع گردیده، بهره‌مندی این جهانی انسان نهایت آمال انسانی و بیشینه کردن سهود مادی نمونه‌ی اعلی‌ی عقلانیت به شمار می‌رود. کوتاه بینی و نگاه تک بعدی به هستی و انسان عارضه ویرانگری است که عقل مدرن در اثر قطع ارتباط با آسمان دچار آن گردیده است. این کوتاه بینی و ابتلاء به تک بعدی نگرستن باعث شده است که تلاش در جهت افزایش معنویات و کسب کمالات معنوی در نگاه انسان مدرن، تلاش‌های فارغ از عقلانیت محسوب شود. در حالیکه الگوی عقلانیت که در اندیشه اسلامی مطرح است به دلیل بهره‌مندی آن از افاضات عقل قدسی که محیط بر عالم و آدم است، چشم اندازهی جدیدی را

فرا روی انسان باز می‌کند که در این چشم انداز تعریف انسان از سود و زیان، لذت و رنج، سعادت و بدبختی و اهداف واقعی و غیرواقعی کاملاً متحول می‌شود. پیامد این دو نوع عقلانیت در حوزه عمل اجتماعی بسیار متفاوت خواهد بود. انسان اجتماعی که با عینک عقلانیت مدرن وارد تعاملات اجتماعی می‌شود، آنچه که واقعاً مقتضای این نوع عقلانیت است این است که انسان صرفاً به کسب منافع فردی و سود شخصی خود بیاندیشد. آرمان‌هایی نظیر نوع دوستی، دگر خواهی، پاداش‌های معنوی و اخروی در چارچوب منطق عقلانیت مدرن واقعا توجیه ناپذیر است. خودخواهی و خودمداری که مقتضای ذاتی عقلانیت منقطع از ریشه‌های دینی است، تنها لذت طلبی و دنیاگرایی هر چه بیشتر را به عنوان خیراعلی موجه می‌سازد. اما در عقلانیت دینی تعقل خاطر انسان به دنیا تا آنجا عقلانی و خود پسند است که موجب غفلت از خدا و سعادت او نگردد. بنابراین، عقلانیت در چارچوب اندیشه اسلامی با عقلانیت در چارچوب تفکر مدرن یا سکولار فرق می‌کند. لذا در باور علامه نیز پیشرفت از دیدگاه اسلام که بر پایه عقلانیت دینی تعریف می‌شود تفاوت‌های مهمی با الگوی پیشرفت از منظر مدرنیسم غربی که مبتنی بر منطق احساس و عقلانیت ابزاری است، پیدا می‌کند. به اعتقاد علامه عقلانیت احساسی نمی‌تواند مبنای یک نظم و توسعه پایدار باشد، زیرا همواره بر مبنای سو متزلزل، نسبی و ناپایدار مادی استوار است و با عوض شدن معادلات حاکم بر سود رسانی نظم و توسعه مبتنی بر آن نیز مفهوم می‌شود. حال آنکه عقلانیت اسلامی که بر مبنای حقانیت است و حرکت و تکامل حاصله از آن نیز بر همین مبنای مستحکم و استوار پی ریزی شده است، ثابت و پایدار باقی می‌ماند. عقلانیت احساسی و سود محور هر حرکت جنبشی را بر مبنای سود مادی استوار می‌سازد. این بدان معنا است که ثبات نتایج حاصل از این حرکت‌ها دایر مدار بقاء و پایداری منافع مادی انسان هاست. اگر این منافع عوض شدند، یا اولویت انسان‌ها در ترجیح آنها دگرگون شود، نتایج حاصل از آن نیز دچار دگرگونی و تغییر خواهد شد. (ثابت و دیگران، ۱۳۹۴،

عوامل گرایشی - اخلاقی

ایمان

ایمان عبارت است از جا گیر شدن اعتقاد در قلب و این کلمه از ماده «ء-م-ن» اشتقاق یافته کانه شخص با ایمان به کسی که به راستی وی اعتقاد پیدا کرده امنیت می دهد یعنی آن چنان دلگرمی و اطمینان می دهد که هرگز در اعتقاد خودش دچار تردید نمی شود. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۷۲) از مهم ترین عوامل پیشرفت فرهنگ از نگاه قرآن، ایمان می باشد. ایمان در فرهنگ قرآنی معنای گسترده ای دارد و کاربرد آن در آیات زیادی از قرآن، نشان از اهمیت آن در منظومه معارف دینی دارد. ایمان در کنار تقوا در آیه ۹۶ سوره اعراف از عوامل مهم پیشرفت جامعه و فرهنگ ذکر شده است. علامه طباطبایی ذیل این آیه در تفسیر المیزان می فرماید:

به طور کلی همه اجزاء عالم مانند اعضای یک بدن به یکدیگر متصل و مربوط است. به طوری که صحت و سقم و استقامت و انحراف یک عضو در صدور افعال از سایر اعضا تأثیر داشته و این تفاعل در خواص و آثار در همه اجزاء و اطراف آن جریان دارد. و این اجزاء بطوری که قرآن شریف بیان کرده، همه به سوی خدای سبحان و آن هدفی که خداوند برای آنها مقدر کرده در حرکت اند، انحراف و اختلال حرکت یک جزء از اجزای آن مخصوصا اگر از اجزای برجسته باشد در سایر اجزاء بطور نمایان اثر سوء باقی می گذارد و در نتیجه آثاری هم که سایر اجزای عالم در این جزء دارند فاسد شده، فسادى که از این جزء در سایر اجزاء راه یافته بود به خودش برمی گردد. اگر جزء مزبور به خودی خود یا به کمک دیگران استقامت قبلی خود را به دست آورد حالت رفاه قبل از انحرافش هم برمی گردد ولی اگر به انحراف و اعوجاج خود ادامه دهد فساد حال و محنت و ابتلاءش نیز ادامه خواهد یافت تا آنجا که انحراف و طغیانش از حد بگذرد و کار سایر اجزاء و اسباب مجاورش را به تباهی بکشاند، اینجاست که همه اسباب جهان علیه او قیام نموده، و با

قوایی که خداوند به منظور دفاع از حریم ذات و حفظ وجودشان در آنها به ودیعه سپرده جزء مزبور را تا خبردار شود از بین برده و نابود می‌سازند. این خود یکی از سنت‌هایی است که خدای تعالی در جمیع اجزای عالم که یکی از آنها انسان است جاری ساخته نه این سنت تخلف بردار است و نه انسان از آن مستثنا است. و چون چنین است اگر امتی از امت‌ها از راه فطرت منحرف گردد، و در نتیجه از راه سعادت انسانی که خداوند برایش مقدر کرده باز بماند اسباب طبیعی‌ای هم که محیط به آن است و مربوط به او است اختلال یافته و آثار سوء این اختلال به خود او برمی‌گردد و خلاصه دود کجروی‌هایش به چشم خودش می‌رود. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۲۴۸)

ایشان در ادامه می‌فرمایند: «فساد اخلاق و قساوت قلب و از بین رفتن عواطف رقیقه، روابط عمومی را از بین برده و هجوم بلیات و تراکم مصیبات، تهدید به انقراضش می‌کند. آسمان از باراندن باران‌های فصلی و زمین از رویاندن زراعت و درختان دریغ نموده و در عوض آسمان باران‌های غیر فصلی، سیل، طوفان و صاعقه به راه انداخته و زمین با زلزله و خسف آنها را در خود فرو می‌برد.» (همان، ص ۲۴۸)

علامه پس از بیان تأثیر اعمال و افکار و خلیات انسان در جامعه و فرهنگ و همچنین اثر آنها بر طبیعت و نعمت‌ها و نعمت‌ها به تبیین نقش ایمان در پیشرفت و تعالی جامعه و فرهنگ پرداخته و می‌فرماید: «جمله «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ» دلالت دارد بر اینکه افتتاح ابواب برکت‌ها به سبب ایمان و تقوای جمعیت هاست نه ایمان یک نفر و دو نفر از آنها، چون کفر و فسق جمعیت، با ایمان و تقوای چند نفر، باز کار خود را می‌کند.» (همان، ص ۲۵۳) این نکته به خوبی نشان می‌دهد که ایمان باید در جمعیت‌ها صورتی مشترک و همگانی پیدا کند که همین جنبه فرهنگی ایمان را به خوبی نشان می‌دهد. لذا یکی از عوامل تعالی فرهنگ را

می‌توان ایمان دانست و از آنجایی که ایمان دارای مراتب مختلفی است، سطوح مختلف آن نشانگر سطح پیشرفت یک فرهنگ و جامعه خواهد بود.

البته آیات دیگری مانند آیات ۹۷ نحل، ۲۹ رعد، ۱۰ فاطر، ۷۷ حج، ۶۴ یونس و ۳۰ جاثیه و مطالب تفسیری علامه طباطبایی در ذیل آنها نیز نقش ایمان در پیشرفت فرهنگ را نشان می‌دهد.

تقوا

این کلمه از کلمات شایع و رایج دینی است، در قرآن کریم به صورت اسمی و یا به صورت فعلی زیاد آمده است. این کلمه از ماده «وَقَى» است که به معنای حفظ و صیانت و نگهداری است. راغب در کتاب مفردات می‌گوید: «وقایه عبارت است از محافظت یک چیزی از هر چه به او زیان می‌رساند، و تقوا یعنی نفس را در وقایه قراردادن از آنچه بیم می‌رود. تحقیق مطلب این است که، ما گاهی به قاعده استعمال لفظ مسبب در مورد سبب و استعمال لفظ سبب در مورد مسبب، خوف به جای تقوا و تقوا به جای خوف استعمال می‌گردد. تقوا در عرف شرع یعنی نگهداری نفس از آنچه انسان را به گناه می‌کشاند به اینکه ممنوعات و محرّمات را ترک کند. (مطهری، ۱۳۷۵، ج ۱۳، ص ۶۸۸)

تقوا یک حالت روحی و معنوی است که از آن به تعبیر به «تسلط بر نفس» می‌کنند. اینک انسان بتواند خود بر خود و در واقع اراده و عقل و ایمانش برخواستارها و هوس‌هایش تسلط داشته باشد به طوری که بتواند خودش خودش را نگه دارد، این نیروی خود نگهداری اسمش «تقوا» است. (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۷، ص ۱۵۹)

تقریباً به همان اندازه که از ایمان و عمل در قرآن کریم نام برده شده و یا نماز و زکات آمده و بیش از آن مقدار که مثلاً نام روزه ذکر شده، از تقوا اسم برده شده است. این مفهوم دارای جنبه‌های مختلف فردی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی است. از این جهت

که افراد یک جامعه همگی متصف به تقوا شوند و براساس آن عمل کنند و بصورت پدیده مشترک بین الازدهانی درآید جنبه فرهنگی پیدا می‌کند و موجب پیشرفت و تعالی می‌شود. در معادل‌های قرآنی که برای فرهنگ مطلوب ذکر شد نیز آیات زیادی وجود داشت که نقش تقوا را در رسیدن به فرهنگ مطلوب بیان می‌کرد. یکی از این آیات، آیه ۹۶ سوره اعراف است که می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» یعنی اگر مردم آن جوامع ایمان می‌آوردند و پرهیزکار می‌شدند، برکاتی از آسمان و زمین بر آنان می‌گشودیم. که دلالت می‌کند بر اینکه اگر همه یا اکثر افراد یک جامعه اهل ایمان و تقوا شوند، برکات آسمانی و زمینی مانند نزول بهنگام و فراوان بارش‌های آسمانی، ازدیاد محصولات کشاورزی و دامپروری و دفع آفات از آنها، صحت و سلامت بدنی، آسایش و آرامش روحی، و امنیت اجتماعی برآنان افزایش چشمگیر می‌یابد. عکس این امر هم ممکن است: اگر اکثر افراد یک جامعه راه کفر و شرک، نفاق، ظلم، و فسق و فجور را در پیش بگیرند، عواقب و تبعات تکوینی بد و نامطلوب این صفات و افعال، گریبان گیر همه افراد، حتی کسانی که خود مؤمن و صالح‌اند، خواهد شد. (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۴۶۴)

علامه هم ذیل این آیه نقش تقوا در پیشرفت فرهنگ را اینگونه بیان می‌کنند که: «افتتاح ابواب برکت، سبب از ایمان و تقوای جمعیت هاست نه یک نفر و دو نفر از آنها، چون کفر و فسق جمعیت، با ایمان و تقوای چند نفر باز کار خود را می‌کند.» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۲۵۳)

در آیات ۶۳ و ۶۴ سوره یونس نیز آمده است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ»؛ طبق مفاد این آیه، جامعه‌ای که ایمان و تقوا در آن جریان داشته باشد هم در زندگی دنیوی و هم در حیات اخروی مشمول نعمت‌های فراوان و مواهب بی پایان الهی می‌گردند و به خاطر این، نعمت‌های سرور و خوشحالی نصیب‌شان می‌شود.

همچنین از این آیه استفاده می‌شود که رابطه‌ی بین ایمان و تقوا از یک سو و برخورداری از مواهب الهی از سوی دیگر یک رابطه جعلی و قرار دادی نیست، بلکه یک رابطه تکوینی و از سنت‌های غیر قابل تغییر الهی است؛ جامعه‌ای که خداپرستی را پیشه سازد و ضوابط و معیارهای تقوا، چارچوب اعمال و کنش‌های عاملان آن را مشخص نماید، پیامد و نتیجه تکوینی آن برخورداری از انواع مواهب مادی و معنوی خواهد بود.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ج ۲۱، ص ۲۸۲)

علامه طباطبایی هم ذیل آیات فوق نکته مهمی را ذکر کرده‌اند که دلالت بر لزوم استمرار تقوا برای تحقق مواهب دنیوی و اخروی دارد. ایشان می‌فرمایند: «با آوردن کلمه «کانوا» فهمانده که اولیای خدا قبل از ایمان آوردن تقوایی مستمر داشته‌اند. فرموده: «الذین امنوا» و سپس بر این جمله عطف کرده که «و کانوا یتقون» و با آوردن این جمله می‌فهماند که اولیای خدا قبل از تحقق این ایمان از آنان، دائماً تقوا داشته‌اند.» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۱۲۹)

لذا تقوای دائمی و همگانی و مشترک بین اکثر افراد است که باعث پیشرفت و تعالی فرهنگ می‌شود چرا که خصلت مشترکی است که اکتسابی است و مبنای اعمال افراد جامعه و این همان جنبه فرهنگی تقوا می‌باشد.

استقامت

راغب می‌گوید: «استقامت در اصل در خصوص طریقی به کار می‌رفته که به خط مستقیم کشیده شده باشد، و در آیه شریفه «اهدنا الصراط المستقیم» حق را به چنین راهی تشبیه کرده، سپس می‌گوید: و استقامت انسان به این معنی است که همواره ملازم طریقه مستقیم باشد که خدای تعالی در باره چنین انسان‌هایی فرموده: «إِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ماده قوم)

ولی در صحاح اللغه، استقامت را به معنای اعتدال گرفته و گفته: «وقتی می‌گویند «استقام له الامر» معنایش اینست که این امر برای او در حد اعتدال بود» (جوهری، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۲۰۷)

علامه طباطبایی ذیل آیه ۳۰ سوره فصلت می‌فرماید: «این آیه شریفه از آینده‌ای که در انتظار مومنین است و ملائکه با آن به استقبال ایشان می‌آیند، خبر می‌دهد و آن تقویت دلها و دلگرمی آنان و بشارت به کرامت است. و ملائکه ادامه می‌دهند که ما اولیای شما در آخرتیم همانطور که در دنیا بودیم و این بیان حسن حال مومنین استقامت پیشه و آینده نیکویی که در انتظارشان است، می‌باشد.» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۷، ص ۵۹۱)

همچنین ایشان ذیل آیات ۴۵ انفال و ۱۲۵ آل عمران به خوبی رابطه صبر و استقامت و پایداری و تعالی فرد و جامعه را تبیین نموده‌اند. و می‌توان نتیجه گرفت همانگونه که ایمان و تقوای جمعی موجب پیشرفت فرهنگ می‌شود، استقامت در راه هدف که همان توحید است نیز از خصلت‌هایی است که سهم بسزایی در پیشرفت جامعه و فرهنگ طبق آیات وحی خواهد داشت.

نتیجه‌گیری

عمیق‌ترین و موثرترین لایه اعتقادی فرهنگ توحید است و به صورت فطری در همه افراد جامعه وجود دارد. اگر این بینش و معرفت فطری به صورت جمعی درآید و از گرایش فردی خارج شود و به صحنه اجتماع کشیده شود جنبه فرهنگی پیدا می‌کند و بازتاب آن در گرایش‌ها و ارزش‌ها و همچنین سیاست و اقتصاد و... موجب پیشرفت فرهنگ و جامعه می‌شود. سایر بینش‌ها و گرایش‌ها و معارف و اخلاقیات فردی وقتی از حوزه فردی خارج شوند و رواج اجتماعی پیدا کنند در پیشرفت فرهنگ اثرگذار خواهند بود. علم و دانش و عقلانیت دیگر عوامل بینشی پیشرفت از منظر علامه طباطبایی هستند. گرایش‌هایی مانند ایمان و تقوا و همچنین استقامت نقش زیادی در پیشرفت فرهنگ از منظر ایشان دارند.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن منظور (۱۳۰۰ق)، لسان العرب، بیروت: دارصادر
۳. پارسانیا، حمید (۱۳۹۵)، جهان‌های اجتماعی، تهران: کتاب فردا.
۴. پهلوان، چنگیز (۱۳۸۲)، فرهنگ شناسی، تهران: نشر قطره.
۵. ثابت، عبدالحمید و دیگران (۱۳۹۴)، ماهیت و چیستی پیشرفت از دیدگاه اسلام، قم: نشرالمصطفی.
۶. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷)، جامعه در قرآن، محقق مصطفی خلیلی، قم: اسراء.
۷. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۴ق)، الصحاح اللغة، محقق عطار، بیروت: دارالعلمة.
۸. دهخدا، علی اکبر (۱۳۴۱)، لغت نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران.
۹. راغب اصفهانی (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالقلم.
۱۰. روح الامینی، محمود (۱۳۹۴)، زمینه جامعه شناسی، تهران: عطار.
۱۱. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۴)، تفسیر المیزان فی القرآن، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۱۲. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۹۰)، جامعه و تاریخ از نگاه قرآن، قم: موسسه امام خمینی.
۱۳. مطهری، مرتضی (۱۳۸۹)، آشنایی باقرآن، قم: صدرا.
۱۴. _____ (۱۳۷۵)، مجموعه آثار، قم: صدرا.
۱۵. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران (۱۳۷۰)، تفسیر نمونه، قم: موسسه امیرالمومنین.